

واکاوی ولایت بر اموال زکوی با تأکید بر مبانی فقهی امام خمینی ۱

در یافت: ۱۳۹۹/۱۲/۸ تأیید: ۱۴۰۰/۶/۳۰ زینب مشکانی*

و علیرضا عابدی سرآسیا** و حسین ناصری مقدم***

چکیده

در باب ولایت بر اموال زکوی، مشهور معتقدند که مردم می‌توانند این اموال را در مواضع تعیین‌شده مصرف کنند و در مقابل، قول نادری وجود دارد که معتقد است دفع آن به حاکم شرع واجب است. سخن مرحوم امام خمینی ۱ در تحریر الوسیله، موافق با قول مشهور، اما عبارات ایشان در کتاب البیع - که متأخر است - متناسب با قول نادر است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار گردآوری اطلاعات کتاب‌خانه‌ای و اسنادی در صدد است تا ضمن بررسی ادله هر دو قول، به وجه جمعی میان آن دو دست یابد. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که برای هر قول، شواهدی را می‌توان مطرح کرد، اما این ادله نوعاً به صراحت نمی‌توانند یک قول را تعیین کنند و با قول دیگر نیز سازگارند. پژوهش حاضر ضمن ارائه دو پیشنهاد برای رفع تنافی ظاهری میان ادله، به بررسی این دو راه حل پرداخته و وجه جمع میان اقوال را تبیین کرده است.

واژگان کلیدی

ولایت، زکات، اموال زکوی، مصرف زکات، امام خمینی ۱

* دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی: zeinabmashkani@yahoo.com

** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی: a-abedi@um.ac.ir

*** دانش آموخته حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی: naseri1962@um.ac.ir

مقدمه

زکات صدقه‌ای است که به اصل شرع واجب شده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۲-۳) و به برخی اموال تعلق می‌گیرد که عبارتند از شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما و کشمش (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۵۱ و شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۴). اگر مکلف به تکلیف خود عمل نموده و آن را پرداخت نماید، مال جمع‌آوری شده قسمت عظیم ثروت جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین، بحث زکات و ولایت آن، از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا می‌تواند نقش به‌سزایی در اداره و تأمین استقلال اقتصادی و به تبع آن، استقلال سیاسی جامعه ایفا کند. لذا خداوند متعال، به پیامبر ۹ دستور داد این اموال را جمع‌آوری نماید. آیه ۱۰۳ توبه در این خصوص می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» و در آیه ۶۰ فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

در آیات شریفه، متولی و موارد مصرف این اموال تعیین شده است. امام خمینی 1 در این زمینه دو قول دارند که یکی مطابق با دیدگاه نادر است که می‌فرماید: «خداوند متعال اختیار اموال زکوی را به پیامبر ۹ و پس از ایشان به امامان معصوم : به عنوان رهبران جامعه داده است تا برای امور اقشار تعیین‌شده در قرآن کریم صرف نمایند» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۲).

هدف از این پژوهش، تحلیل و تبیین آرای امام خمینی 1 در زمینه متولی جمع‌آوری و توزیع زکات است تا مشخص شود، مرجع متولی در جمع‌آوری و مصرف زکات در زمان غیبت امام معصوم 7، چه کسی می‌تواند باشد تا بتوان به‌الگوی واحدی دست یافته، در شرایط مختلف از آن استفاده نمود و مطابق آن، مرجع فقهی و متولی اصلی را تشخیص داد. فرضیه پژوهش پیش رو این است که طبق فتوای امام، در عصر غیبت، زکات به فقیه داده می‌شود؛ مخصوصاً زمانی که آن را طلب کند؛ زیرا او به موارد مصرف زکات آگاه‌تر است؛ اگرچه اقوا این است که پرداخت زکات به امام واجب نیست. لذا بر

اساس مصلحت و مطالبه امام و حاکم اسلامی، در صورتی که آن را طلب کند، پیروی از دستور وی واجب است، ولو این که مقلد او نباشد.

مفاهیم

شایسته است برای تبیین موضوع معانی و مفاهیم در باب واژه‌های کلیدی توضیح مختصری داده شود.

زکات

زکات از ریشه لغوی «زکو» به معنای رشد و نمو و زیادشدن است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۷-۱۶). در العین آمده است: «زکات مال، به معنای پاک کردن آن و جمله «زکا الزرع یزکو زکاء»، به معنای رشد کردن کشت زار و محصولات است» (فراهیدی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۳۹۴). راغب اصفهانی اصل زکات را به معنای رشدی که از برکت خداوند به دست آمده می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۰). برخی معنای لغوی زکات را تطهیر ذکر نموده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۱۵، ص ۱۲-۹). برخی گفته‌اند وجه تسمیه زکات به دلیل امید به برکت یافتن مال، یا برای پاکیزه کردن نفس انسان است (قریب، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۱).

زکات اصطلاحاً از اقسام واجبات مالی است که رسیدن آن به حد نصاب، شرط وجوب آن است. برخی فقها گفته‌اند زکات صدقه‌ای است که در اصل به نصاب تعلق گرفته و قدر معین ثابت در مال یا ذمه برای حصول پاکی و رشد آن و اخراج بعض مال برای زیادت و نمو باقی مانده آن می‌باشد، بنابراین، زکات، صدقه مقدر به اصل شرع می‌باشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۲). البته اختلاف تعابیر، ناشی از اختلاف در معنای شرعی زکات نیست، بلکه روی کرد همه تعاریف یادشده کشف اجمالی معنای شرعی آن است (همان).

ولایت

واژه «ولایت» از ماده «ولی» است. کلمه «الولی» به معنای نزدیک شدن است. این واژه به دو وجه، به فتح واو «ولایة» و کسر واو «ولایة» استعمال می‌شود. لغت پژوهان معانی متفاوتی برای این دو واژه ذکر کرده‌اند. سیبویه گفته است: «ولایت» با فتحه مصدر

است و با کسره اسم مصدر؛ مثل امارت و امارت. ولایت با فتحه به معنای محبت و با کسره به معنای تولیت و سلطان است (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۴۳).

در اصطلاح فقه و حقوق، «اولویت تصرف در اموال، امور و نیز اولویت در تسدبیر و رسیدگی به یک شیء یا یک شخص»، تعریفی است که برای «ولایت» شده است. این ولایت ناشی از حقی است که هر انسان مختاری در حوزه امور فردی نسبت به اموال و افعال خود دارد. چنانچه برای برخی افراد، در اعمال این تصرفات مانعی پیش آید؛ به گونه‌ای که از انجام دادن آن ناتوان شوند، قانون به فرد یا افراد ویژه، تکلیف یا تجویز کرده است تا به عنوان حکم ثانوی و با شرایطی خاص، در امور و اموال آن فرد تصرف کنند. ولایت شخص بر اموال و افعال خود، ناشی از نوعی رابطه وجودی بین آن دو و به حکم اولی است، اما ولایت ولی بر موکلی علیه تکلیفی شرعی یا عرفی است که برای افراد خاصی (هم‌چون پدر، وصی و...) به عنوان حکم ثانوی اعتبار شده است (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۰۰).

دیدگاه فقها در ولایت اموال زکوی

فقها در این زمینه، دو نظریه را ارائه داده‌اند: یک نظر - منتسب به مشهور با ادعای اجماع برخی بر آن - معتقدند مردم می‌توانند اموال زکوی را در مواضع تعیین شده به مصرف برسانند و نیازی نیست آن را به شخص خاصی تحویل دهند. در مقابل، برخی از فقها گفته‌اند ولایت این اموال به دست امام 7 یا همان حاکم شرع است. در ذیل با بیان ادله و مستندات ارائه شده از سوی ایشان، دیدگاه هر گروه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قول مشهور

اکثریت قریب به اتفاق فقها - بسیاری از قداما و برخی از معاصرین - می‌فرمایند پرداخت اموال زکوی بر امام 7 و ولی فقیه ابتدائاً واجب نیست و زکات‌دهنده می‌تواند مدیریت این اموال را به دست بگیرد و به نحوی که در شرع ذکر شده به صلاح دید خود مصرف نماید. علمایی هم‌چون شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲۴۴)، ابن ادریس (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۵۸)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق،

ج ۱۵، ص ۴۱۵)، مقدس اردبیلی (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۰۲)، محقق کرکی (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۷) و شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۳۵۸) بر این نظریه هستند.

محقق در شرائع الاسلام می گوید: «مالک مجاز است، سرپرستی پخش زکات را خود یا وکیلش بر عهده گیرد» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۵۲). صاحب جواهر نیز در این مورد موافق با محقق بوده و با تفصیل بیش تری به این مسأله پرداخته است؛ تا جایی که گفته است: زکات دهنده می تواند شخصی را نایب خودش کند تا زکات را در مسیر شرعی مصرف نماید و این بدان معناست که علاوه بر این که خودش می تواند در موارد مورد نظر به مصرف برساند، می تواند شخص دیگری را نیز نایب خود قرار دهد و در ذیل بحث زکات می فرماید: «مالک می تواند خودش متولی جداسازی زکات شود و یا دیگری را وکیل بر این کار بگیرد؛ زیرا در جواز نایب گرفتن، بین عموم مسلمانان اختلافی نیست» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۵).

مستندات قول مشهور

مشهور برای اثبات قول خود، به چند دسته دلیل؛ از آیات، روایات و اجماع استناد کرده اند که ذیلاً به بیان آن‌ها پرداخته می شود:

قرآن

در بسیاری از آیات، خداوند به مسلمانان دستور پرداخت زکات می دهد هم چون آیه «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ». اطلاق این آیات، بیان گر این است که مؤدی زکات، چنانچه خودش متولی مصرف زکات گردد، به تکلیف خودش عمل نموده و چیزی بر ذمه او نخواهد بود؛ همان گونه که اگر آن را به دست امام ۷ نیز برساند، اطاعت از امر نموده است. صاحب جواهر، علامه حلی و بسیاری دیگر از فقها به این مطلب استناد کرده اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶ و علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۳۰۳).

اشکال به استدلال به قرآن

در کنار این آیات که اطلاق دارد، روایات فراوانی وجود دارد که پیامبر ۹ و حاکم

اسلامی را امر به دریافت زکات از مسلمین می‌نماید (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۲۴ و کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۱۱ و ج ۳، ص ۴۹۷). به نظر می‌رسد، این روایات نیز به صورت غیر مستقیم ضرورت پرداخت آن به حاکم اسلامی را اثبات می‌نمایند. پس این آیه در مقام بیان حکم کلی و خوب است، نه کیفیت پرداخت اموال و این استدلال نا تمام است.

روایات

برای اثبات این دیدگاه، مشهور فقها به روایاتی استناد جسته‌اند که برخی این روایات را در حدّ استفاضه (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۶۵) و برخی در حدّ تواتر دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶ و بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲). این روایات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) روایات دال بر جواز رساندن زکات به مستحقین زکات، توسط مکلف

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از یونس بن یعقوب، می‌گوید به امام صادق ۷ عرض کردم: در یکی از ماه‌های سال، زکات بر من واجب می‌شود، آیا رواست که بخشی از آن را نگه دارم که اگر شخصی درخواست زکات کرد، بپردازم؟ امام فرمود: هنگامی که سال گذشت، زکات را از مال خود جدا کن، آن را با هیچ چیز دیگر در هم نیامیز، سپس هرگونه که خواستی آن را ببخش (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۰۷).
وجه استدلال: از عبارت «اعطها کیف شئت» در روایت، استفاده می‌شود که پرداخت زکات به وسیله مالک جایز است.

ب) روایات دال بر جواز انتقال و مصرف زکات‌دهنده

محمد بن علی بن الحسین، از هشام بن الحکم، از امام ۷ می‌پرسد: آیا می‌تواند مقداری از زکاتش را از شهری که در آن است، به شهر دیگری خارج کند؟ امام ۷ فرمودند: اشکالی ندارد (همان، ص ۲۸۲).
از عبدالله بن جعفر و غیره، از احمد بن حمزه، از امام ۷ پرسیدند: فردی زکاتش را از شهری به شهر دیگر منتقل کرد، آیا این کار جایز است؟ فرمود: بله (همان).

وجه استدلال: اگر واجب می‌بود که فرد زکات را به امام و یا به حاکم اسلامی بدهد، در این صورت می‌بایست امام 7 در پاسخ، اجازه دخل و تصرف به مکلف را نمی‌داد؛ زیرا مسلم است که انتقال اموال، از مصادیق قطعی دخل و تصرف در آنها می‌باشد و پاسخ امام نشان می‌دهد که عمل زکات‌دهنده صحیح است.

ج) روایات دال بر مجاز بودن مکلف به گرفتن وکیل برای مصرف

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از سعید بن یسار، به امام صادق 7 گفتیم: فردی که زکات را از مردم می‌ستاند و بین اصحابش (مستحقان زکات) تقسیم می‌کند، آیا می‌تواند خودش از آن زکات چیزی برای خودش بردارد؟ فرمودند: بله (همان، ج 17، ص 277).

محمد بن حسن، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن، از امام صادق 7 در مورد کسی سؤال شد که مردی به او مالی داد تا بین مساکین تقسیم کند؛ در حالی که عیال او محتاج بودند، آیا اجازه دارد که به آنها نیز چیزی بدهد، بدون این که از صاحبش اجازه بگیرد؟ فرمودند: بله (همان).

وجه استدلال: پاسخ امام 7 نشان می‌دهد وکالت، در مصرف زکات اشکالی ندارد و وکالت دادن بر کسی جایز است که خودش اجازه مصرف داشته باشد.

د) روایات دال بر جواز خریدن و آزادکردن برده از زکات

محمد بن علی بن حسین، از پدرش سعد بن عبدالله، از هارون بن مسلم، از ایوب بن حر، برادر ادیم بن حر به امام صادق 7 گفتیم: برده‌ای است که اعتقادات ما را باور دارد، آیا اجازه می‌دهید از زکات، او را خریداری کنم؟ امام فرمود: بخر و آزاد کن (همان، ج 9، ص 293).

وجه استدلال: امام 7 به مالک اجازه می‌دهد که با زکات، برده آزاد کند که همان گزینه «فی الرقاب» است و خود مکلف نیز می‌تواند زکاتش را در این راه صرف کند.

اشکال بر استدلال به روایات

اولاً: تعدادی از این روایات در تقیه صادر شده‌اند؛ یعنی معصوم 7 زمام حکومت

را در اختیار نداشته تا بتواند برای این اموال برنامه‌ای داشته باشد و از جهتی آزادی عمل چندانی نیز برای تصرف در این اموال نداشتند؛ چنان‌که صاحب جواهر به این مطلب اشاره نموده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۷). لذا معصوم ۷ این اذن را به مردم می‌دادند تا مکلف، این اموال را به مصارف آن برسانند، کما این‌که سیره پیامبر ۹ تأییدکننده این مطلب است؛ زیرا تا زمانی که ایشان حضور داشتند، خودشان نماینده فرستاده و این اموال را جمع‌آوری می‌کردند و مسلمانان نیز خود را موظف به پرداخت آن می‌دانستند.

ثانیاً: علی‌رغم وجود، صحت و اعتبار این روایات، مستند، تنها این روایات نیستند، بلکه روایات معتبر بسیاری به صورت غیر مستقیم، دلالت دارند که مسلمانان باید این اموال را به حاکم برسانند که طبق این روایات، این مسأله تکلیف واجبی است و همه فقها اذعان به صحت این روایات دارند و به همین خاطر، معتقدند که به جمع این روایات اقدام کنند تا تعارض حل شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۷ و بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۵).

ثالثاً: برخی ادعا کرده‌اند شواهد نشان می‌دهد، مصرف زکات توسط مردم در راه‌های آن، با اجازه معصوم ۷ بوده است. محقق حلی می‌گوید:

روایات در مقام‌ها و انحای مختلف بیان شده است؛ برخی در مقام بیان وجوب زکات، برخی در موارد وجوب زکات، برخی در نحوه پرداخت زکات، برخی دیگر در وجوب رساندن زکات به پیامبر ۹، امام ۷ و حاکم - چنان‌که در بحث سیره به آن اشاره شد - و برخی نیز در مقام بیان مصرف زکات توسط مردم در راه‌های آن، با اجازه معصوم ۷ وارد شده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۶۴).

محقق در ادامه می‌گوید:

با در کنار هم قراردادن این آیات و روایات، به این یقین می‌رسیم که اختیار این اموال با پیامبر ۹ و بعد از ایشان با امام ۷ است و این از طرف خداوند متعال است و استناد مشهور فقها به آیات، با بیانی که گذشت، قابل ردّ است؛ زیرا با توجه به امری که در ذیل آیه به آن اشاره شد و هم‌چنین تفسیری که امام صادق ۷ در مورد این آیه نمودند - روایت عبدالله بن سنان -

سرپرستی اموال زکوی توسط معصوم 7 اثبات شد. اما در باب روایات نیز شایسته بیان است که همه این روایات در جایگاه خود ثابت شده هستند، اما نکته‌ای که نباید از آن غفلت نمود، این است که همه این روایاتی که مشهور فقها به آن اشاره کرده‌اند، نشان می‌دهد که مردم خودشان این اموال را در راه آن مصرف می‌نمودند، منتها این کار را با کسب اجازه از امام 7 انجام می‌دادند و درخواست اجازه از معصوم 7 در باب استفاده از زکات، تأییدکننده این مطلب است؛ وگرنه نیازی به اجازه گرفتن نداشتند و در تأیید این مطلب همین بس که همه فقها بالاتفاق بر این عقیده‌اند که اگر معصوم 7 و حتی فقیه جامع الشرائط نیز در دوران غیبت، این اموال را از مردم مطالبه نمودند، بر ایشان واجب است که امر او را اطاعت نمایند (همان).

به نظر می‌رسد این اشکال‌ها قابل نقد هستند؛ زیرا اولاً حمل تمامی این روایات بر تقیه شایسته نیست و برای نمونه، روایت ادیم بن حر را نمی‌توان حمل بر تقیه کرد؛ زیرا پرسش از خریدن برده‌ای از زکات است که اعتقاد به ولایت دارد «مملوک یعرف هذا الامر»؛ از طرفی بحث اذن گرفتن را نیز در تمام موارد نمی‌توان مطرح کرد؛ زیرا در برخی موارد شخص در مورد عمل دیگری می‌پرسد و نظر امام را جویا شده است؛ مثل روایت احمد بن حمزه که ظاهر در آن است که شخص بدون اذن امام این کار را کرده و احمد بن حسن از صحت این کار می‌پرسد: عن أحمد بن حمزة قال: سألت أبا الحسن الثالث 7 عن الرجل - یخرج زکاته من بلد إلی بلد آخر - و یصرفها فی إخوانه فهل یجوز ذلک؟ قال: «نعم» (حر عاملی، 1409ق، ج 9، ص 282).

نکته دیگر این که مواردی که از ایشان سؤال می‌شده مصادیق قطعی مستحقین زکات نبوده‌اند، بلکه مصادیقی بوده‌اند که برای راوی مشکوک بوده است و ظاهراً قصد راوی این بوده که آیا اساساً این افراد مستحق زکات هستند یا خیر یا صرف زکات در این راه صحیح است یا نه؛ مثل کسی که خود مقسم زکات است و از این رو، این موارد نیز ربطی به استیذان از امام برای اصل صرف زکات توسط خود مکلفان در راه‌های معین شده شرعی ندارد.

سیره مسلمانان

گروهی از فقها از جمله صاحب جواهر به سیره مسلمانان نیز استناد کرده‌اند؛ با این استدلال که مردم در زمان ائمه : و پس از آن، زکات را خود به مصرف می‌رسانده‌اند و ائمه آنان را از این کار منع نکرده و بلکه در برخی مواقع، آن را تأیید نیز کرده‌اند؛ بنابراین، هیچ الزامی بر این که زکات به امام داده شود، وجود ندارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶).

اجماع

شیخ طوسی می‌فرماید: «هیچ خلافی نیست در این که دادن زکات به امام 7 واجب نیست و صاحب مال اختیار دارد که آن را به امام بدهد یا خودش آن را ادا نماید» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۲۵). هر چند عبارت نبود خلاف با اجماع متفاوت است، اما نقطه اشتراکش با اجماع این است که کسانی که به این مسأله پرداخته‌اند، نظریه مخالفی در این زمینه ندارند و به نظر می‌رسد اصطلاح «نبود خلاف» با اصطلاح «اجماع» یک معنا باشد.

در جواهر الکلام (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۸)، مستند الشیعه (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۳۴۶)، تذکره الفقهاء (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۴۱) و منتهی المطلب (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۱۴)، بر این مطلب ادعای اجماع شده است و حتی صاحب جواهر این دیدگاه را ضروری بین شیعه دانسته است.

اشکال بر دلیل اجماع
به نظر می‌رسد با وجود ادله قرآنی و روایی، چنین اجماعی مدرکی است و در این مقام اعتباری ندارد. البته اگر ضروری بودن این مطلب اثبات گردد، مدرکی بودن لطمه‌ای به آن نمی‌زند.

اصل

برخی از فقها به اصل استناد جسته‌اند؛ با این بیان که تردید داریم بردن زکات به سوی امام 7 در زمان حضور و به سوی فقیه در زمان غیبت واجب باشد. در چنین موردی اصل اقتضا می‌کند که واجب نباشد، الا این که دلیل معتبری بر واجب بودن آن

دلالت کند و حال آن‌که چنین دلیلی در این باره نداریم (علامه حلی، ۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۱۰؛ علامه حلی، ۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۱۵ و نجفی، ۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶).

اشکال بر دلیل اصل

در خصوص این مسأله، دلیل شرعی وجود دارد که با وجود آن، نوبت به اصل نمی‌رسد؛ زیرا «الاصل دلیل حیث لا دلیل». از طرفی این مورد از قبیل شک در سقوط تکلیف است که محل احتیاط است، نه برائت؛ زیرا مکلف به اصل وجوب زکات علم دارد و اما این‌که با اعطای خودش به مستحقین، تکلیف از او ساقط می‌شود یا خیر، مشکوک است، ولی سقوط تکلیف با اعطای به ولی امر قطعی است.

دیدگاه مقابل مشهور

گروهی از فقها معتقدند متولی زکات ابتدا امام 7 و بعد از ایشان فقیه جامع الشرائط است و همه مردم بایستی این اموال را به ایشان برسانند و خود، اجازه تصرف در این اموال را ندارند. البته در جمع‌آوری آرای شاذ، عبارات گوناگون است و به عبارتی، اگر ما فتاوی صریح فقها را ملاک قرار دهیم، شیخ مفید، صلاح الدین حلبی، حضرت امام و آیه‌الله سبحانی (شیخ مفید، ۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۵۲؛ حلبی، ۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۷۲؛ امام خمینی، ۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۹۵ و سبحانی، ۴۲۴ق، ص ۲۵۵)، به صراحت به این مطلب اشاره نموده و قائل به این شده‌اند که باید به دست حاکم شرع برسد؛ افزون بر این که این مطلب را از عبارات فقهایی مانند ابن زهره (ابن زهره، ۴۱۷ق، ص ۵۰۶) و قاضی نعمان (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۵۷) نیز می‌توان استنباط نمود.

دیدگاه امام خمینی 1

امام خمینی 1 به طور کلی دو عبارت مختلف در این باره دارند، ولی از مجموع فتاوی ایشان چنین استنباط می‌شود که جزو قائلین به قول شاذ است و اختیاری در این اموال را به رهبری جامعه اسلامی می‌دهد. ایشان در کتاب البیع می‌نویسد:

هرکس در مفاد آیه و روایات تدبیر کند، برای او ظاهر می‌شود که همان‌گونه که امر زکات در هر زمان، بر عهده حاکم اسلامی است، خمس نیز همه

سهامش از بیت‌المال است و والی، ولی در تصرف در آن‌ها می‌باشد و نظر او به حسب مصالح عامه مسلمانان باید پیروی شود و اداره زندگی سه طایفه‌ای که ارتزاق آن‌ها از خمس مقرر شده، بر عهده او است و بنا به مصلحت در راه‌هایی که برای آن قرار داده شده است، مصرف می‌کند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۲).

ایشان در کتاب کشف الاسرار در باب مالیات‌های حکومتی می‌فرمایند مالیات‌های حکومتی چند نوع هستند و در ذیل این بحث، مالیات جنس را عنوان کرده و می‌فرمایند همان زکات است ... ایشان در ادامه می‌فرمایند مالیات خیلی مهم است و دولت باید هر جا مأمورینی برای ضبط این مالیات داشته باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۸). اما در تحریر الوسیله می‌فرماید:

افضل، بلکه احوط این است که در عصر غیبت، زکات به فقیه داده شود؛ مخصوصاً زمانی که آن را طلب کند؛ زیرا او به موارد مصرف زکات آگاه‌تر است و اگرچه اقوا این است که پرداخت زکات به امام واجب نیست، مگر زمانی که به خاطر مصلحت اسلام یا مسلمانان، حکم به دفع زکات به او نماید، پس در صورتی که آن را طلب کند، پیروی از دستور وی واجب است، ولو این که مقلد او نباشد (امام خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۲).

بر این اساس، بحث مصلحت و مطالبه حاکم اسلامی بر اساس آن دلیل امام راز پیروی از قول مقابل مشهور است. چراکه اصل مصلحت؛ هم در عرصه قانون‌گذاری و هم در عرصه حکومت و اجرا، نقش مهمی را ایفا می‌کند. توجه و اعمال آن به نوع نگاه و شناخت متولیان و حاکمان نیز وابسته است؛ به بیان صریح‌تر، اعمال مصلحت در مقام اجرا و حکومت، علاوه بر شناخت صحیح از مبانی و تشخیص آن، به جرأت نیز نیازمند است. اسلام به عنوان دین جامع و کامل و خاتم ادیان، علاوه بر بیان احکام ثابت، به احکام متغیر و مصالح و مفساد مادی و معنوی فرد و جامعه نیز توجه دارد و آن‌گاه که مصلحت ضروری و قطعی کشف گردد، منعی در تعطیلی موقت حکم اولی نمی‌بیند و حکومت اسلامی را به عنوان حکم اولی مورد تأکید و مقدم بر سایر احکام

اولیه و ثانویه قرار می‌دهد. مصلحت در جامعه اسلامی، مصلحتی است که هم مربوط به دنیای مردم باشد و هم مربوط به آخرت‌شان، هم حسنه دنیا باشد و هم حسنه آخرت که خدای سبحان در کتاب خود، شعار جامعه مؤمنان را چنین بیان می‌کند «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۶).

البته نظر ایشان در البیع، متأخر از نظرشان در تحریرالوسیله است و این نظر، هم‌رأی با شیخ مفید و صلاح‌الدین حلبی است. شیخ مفید پس از نقل آیه شریفه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» می‌نویسد:

خداوند به پیامبرش دستور داد که صدقات مردمان را بگیرد تا از گناهان‌شان پاک گرداند و بر امت پیامبر ﷺ واجب نمود که صدقات را به او بدهند؛ زیرا اطاعت او را واجب و مخالفت با وی را حرام کرد. امام جانشین پیامبر ﷺ در اجرای حدود و احکام است؛ چون خطاب‌هایی که به پیامبر ﷺ شده است، بدو نیز متوجه است. بنابراین، آن‌گاه که پیامبر ﷺ حاضر و ناظر باشد، باید زکات را به او رساند و پس از رحلت وی، باید زکات را در اختیار جانشین وی گذارد. در دوره غیبت باید آن را به نواب خاص سپرد و در زمانی که دوره سفیران خاص پایان یافته است، واجب است آن را در اختیار فقهای مورد اطمینان شیعه گذاشت؛ زیرا فقیه بهتر می‌داند که در کدامین مورد آن را هزینه کند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۵۲).

در جایی دیگر، پس از بیان این مطلب که خمس، حق والی است، می‌نویسد: کما ان امر الزکوات بیده فی عصره يجعل السهام فی مصارفها حسب ما یری من المصالح (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۹۵)؛ همان‌گونه که امر زکات در هر زمان، بر عهده حاکم اسلامی است و وی بنا بر مصلحت‌سنجی، مال زکات را در راه تعیین شده هزینه می‌کند.

عبارات امام، بیان‌گر جمع میان دو قول مذکور در باره مرجع متولی در جمع‌آوری و مصرف زکات در زمان غیبت امام است. بنابراین، تصمیم‌گیری در کیفیت اخذ و مصرف زکات بستگی به صلاح‌دید ولی امر مسلمین دارد. نقش مدیریتی ولی امر مسلمین در

دو مرحله، بسیار حساس و ضروری است: یکی در تعیین منابع زکات، نرخ مالیات مربوط به آن و کیفیت جمع‌آوری و دیگری در مرحله به‌مصرف‌رساندن این ثروت جمع‌آوری‌شده. با توجه به پیچیدگی روابط اقتصادی در جوامع امروزی و تغییر و تنوع نیازهای انسانی، سازمان محاسبه و دریافت زکات باید بتواند پایه‌پای این تحولات پیش‌برود و با استفاده از آخرین اطلاعات در زمینه علوم مرتبط؛ مانند علم اقتصاد، حسابداری، آمار و آخرین تکنیک‌های تجربه‌شده، زکات را به شکل درستی در خدمت ارتقای کیفی زندگی مسلمانان در تمام جنبه‌ها مورد استفاده قرار دهد و هم‌چنین زمینه ارتقای قدرت سیاسی مسلمانان در عرصه‌های بین‌المللی را فراهم سازد. اعمال مدیریت کارآمد در امر زکات که از طرف ولی امر مسلمین کنترل و هدایت می‌شود، خود مشوقی خواهد بود تا مردم با رغبت و اطمینان بیش‌تری اقدام به پرداخت زکات نمایند. با توجه به این‌که حاکم اسلامی وظیفه دارد تک‌تک مسلمانان را زیر پوشش حمایت خویش قرار دهد، راه‌ها، شهرها، روستاها و جای زندگی آنان را امن سازد، شرایط مساعدی برای اجرای عدالت و رشد و کمال مردم فراهم آورد، نابسامانی‌های مالی را سامان دهد، کشور اسلام را از دستبرد دشمنان پاس دارد، بنیه دفاعی مسلمانان را با تهیه ساز و برگ نظامی و فراهم‌آوردن امکانات لازم تقویت کند و... روشن است که از سویی، انجام این کارهای مهم به بودجه عظیمی نیاز دارد و از سوی دیگر، شرایط در همه جا یکسان نیست و در هر سرزمینی به خاطر شرایط اقلیمی و نوع دارایی‌ها و میزان بهره‌مندی از دهش‌های طبیعی و... فرق می‌کند. از این‌رو، با مواردی گانه و خوب زکات که بسیاری از آن‌ها اهمیت خویش را امروز از دست داده‌اند، نمی‌توان به این کارهای مهم دست زد و نیازهای جامعه اسلامی را برآورد. پس مسئولیت‌های بزرگ حاکم ایجاب می‌کند که مقدار بودجه برای دستیابی به آن هدف‌ها و موارد برآوردن آن تغییرپذیر باشد و در هر زمان حاکم منابع زکات را مشخص کند. از آن‌جا که نیازها در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط گوناگون فرق می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که بایسته فلسفه تشریح زکات و راست‌آمدن چنین هدف‌هایی آن است که مشخص کردن موارد زکات در هر عصر به دست حاکم باشد تا با در نظر گرفتن موقعیت و نیاز محرومان و بر

آوردن نیازهای اجتماعی از مردم زکات بگیرد و در صورت بسنده نبودن موارد نه گانه و یا تغییر ارزشمندی موارد بر چیزهای دیگری نیز زکات ببندد و باز هم اگر بسنده نبود، با قراردادن مالیات‌های دیگر هدف‌های اسلام را تحقق بخشد.

پس از قبول برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه و این‌که حکومت اسلامی سرپرست بیت المال اسلامی است و پس از اعتقاد یقینی به آن که زکات از درآمدهای بیت المال اسلامی است، دیگر طرح نظریه مسئولیت مراجع دینی بر این حقوق شرعی، غیر موجه می‌باشد. در واقع با پذیرش ولایت فقیه در عصر غیبت، تردیدی نیست که فقیه حاکم، همان اختیاراتی را دارد که پیامبر 9 در ایام حکومت داشت؛ یعنی همان‌گونه که در عصر حاکمیت پیامبر 9 و علی 7، اختیار زکات؛ هم در جمع‌آوری و هم در هزینه‌کردن به عهده آن دو بزرگوار به عنوان حاکم و امام مسلمانان بود، اکنون بر فقیه حاکم است تا به عنوان حکم اولیه، زکات را از مردم گرفته و در راه مصالح مسلمانان، برابر تشخیص خود، مصرف و هزینه کند. از این رو، امام خمینی 1 بر اساس این دیدگاه در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد:

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر و روحانی نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است. مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم؛ یعنی خمس و زکات و... اداره شود. تعیین بودجه‌های به این هنگفتی دلالت دارد بر این‌که منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است، برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی؛ اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۳-۳۲).

ابن زهره حلبی دیدگاه مذکور را به بیان دیگری نیز مطرح کرده است:

بر کسی که پرداخت زکات بر او متعین شده، واجب است زکات را در اختیار سلطان اسلام که از جانب خداوند متعال به این مقام منصوب شده

است، بدهد و یا به دست کسی دهد که از جانب او منصوب شده است تا این اموال را در جای خودش استعمال نماید و در صورتی که هر دوی این موارد معذور باشند، بایستی آن را به فقیه مورد اعتماد پرداخت نماید. هرگاه همگویی اینها معذور بودند، خودش متولی آن می‌شود (ابن زهره، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۲).

مستندات قول خلاف مشهور

برای تبیین قول خلاف مشهور، لازم است ابتدا مستندات ایشان مورد بررسی قرار بگیرد. لذا به بیان آیات و روایات و ... که ایشان مورد استناد قرار داده‌اند، می‌پردازیم.

آیات

فقهایی که با حضرت امام 1 هم عقیده‌اند، به آیاتی از قرآن کریم استناد کرده‌اند که در ذیل بیان می‌کنیم (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۲۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۳۳ و بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲).

آیه ۱۰۳ سوره توبه

آیه مذکور می‌فرماید:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (توبه (۹): ۱۰۳)؛ از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک‌سازی و پرورش دهی و (به هنگام گرفتن زکات) برای‌شان دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست.

وجه استدلال

وجوب دریافت زکات از مردم بر پیامبر 9، بر وجوب پرداخت مردم به وی به عنوان رهبر مسلمانان دلالت دارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۲۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۳۳ و بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲).

اشکال

شیخ انصاری می‌فرماید وجوب اخذ، دلالتی بر وجوب دفع ندارد؛ اگرچه وجوب دفع هنگام مطالبه از خارج فهمیده شود؛ چنان‌که از امر، امر به ایجاد فعل فهمیده می‌شود؛ علاوه بر این‌که روایات بی شماری جواز تولی مالک برای اخراج زکات وجود دارد و تخصیص آن به زمان کوتاه بودن دست ائمه ؛ چنان‌که مورد آن روایات است، احتیاج به دلیل دارد؛ اگرچه امکان دارد، به خصوص با قرینه روایت «أربعة إلى الولاية.. و عد منها الصدقات»؛ الا این‌که بگوییم مجرد این مطلب باعث تخصیص نمی‌شود؛ با این‌که اکثر این روایات ابای از تخصیص دارند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۳۵۵).

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید: اولاً این آیه دلالتی بر این‌که مراد از صدقات زکات باشد، ندارد و جایز است ما آن را به کفارات و... ارجاع دهیم. ثانیاً توصیه شده است که دادن صدقات به صورت مخفیانه انجام شود، بهتر است؛ در حالی که دادن صدقات به حاکم شرع با این توصیه منافات دارد. ثالثاً وجوب اخذ، دلالتی بر وجوب دفع ندارد. به عبارت بهتر، وجوب اخذ مستلزم وجوب دفع نیست (همان، ص ۳۵۸).

آیه‌الله خوئی نیز در اشکال به این استدلال که به نظر می‌رسد قوی‌ترین استدلال این گروه است، می‌فرماید: اولاً امر به اخذ، به قرینه ما بعدش، مقدمه‌ای برای تطهیر است و موضوعیتی از جهت برائت ذمه بدون آن نیست. پس هرگاه برای مالک با مصرف زکات در مستحقین، طهارت حاصل شد، موضوعی برای اخذ از ایشان باقی نمی‌ماند. مجرد ادعای دفع تا زمانی که با حجت قطعی ثابت نشود، کافی نیست. ثانیاً اگر استدلال تمام باشد، اختصاص به نبی و وصی دارد، به خاطر بسط ید ایشان و تمکن‌شان از گرفتن زکات، جمع‌آوری، تقسیم و صرف آن در مصالح مؤمنین و سایر ائمه ؛ را شامل نمی‌شود، چه برسد به علمای دین به خاطر ظرفیت خاصه آن‌ها که مانع از قیام این مهم می‌شود. پس بر ایشان اخذکردن واجب نیست تا دادن به ایشان نیز واجب باشد، به همین جهت از ایشان تعهدی گرفته نشده است که متصدی مدیریت این اموال زکات باشند (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۴، ص ۲۰۲).

آیه‌الله منتظری چنین می‌نویسد: «ظاهر کلمه «اخذ» در این جمله مطالبه است؛ چنان‌که

پیامبر ﷺ چنین کرد و زمانی که مطالبه کند، وجوب آن به دلالت اقتضا بر وجوب دفع به ایشان دلالت می‌کند» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۵۱).

به نظر می‌رسد این آیه هیچ دلالتی بر وجوب تعیینی دفع زکات به حاکم ندارد؛ چرا که نهایتاً یکی از وظایف پیامبر را اخذ زکات می‌داند و این مطلب، هم با وجوب عینی دفع زکات به حاکم سازگار است و هم با وجوب تخییری و حتی با استحباب دفع به حاکم؛ زیرا در هر سه حال، کسانی هستند که می‌خواهند زکات خود را به حاکم تحویل دهند و او وظیفه دارد آن را قبول نماید و نمی‌تواند از این کار سر باز بزند.

آیه ۵۸ سوره توبه

آیه مزبور می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ از میان ایشان کسانی هستند که اگر چیزی از زکات را نیز به آنان دهی راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها ندهی بر تو خورده می‌گیرند.

وجه استدلال

پیامبر ﷺ اعطاکننده زکات است، پس سرپرستی اموال زکوی را نیز بر عهده داشته است؛ زیرا آیه از منافقینی می‌گوید که طالب گرفتن سهمی از زکات بودند و لذا نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند. پس برای جامعه آن روز مسلمانان یک امر بدیهی بود که صاحب اختیار این اموال، پیامبر ﷺ است و سراغ ایشان می‌رفتند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۲۲؛ علامه حلی، ۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۳۳ و بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲). اشکالی که به استدلال قبلی وارد کردیم در این جا نیز وارد است.

آیه ۶۰ سوره توبه

آیه مذکور می‌فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ همانا زکات برای فقرا و مساکین و کارگزاران حکومت برای زکات

و مؤلفه القلوب و بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است؛ این فریضه‌ای از سوی خداوند است و خدا دانا و حکیم است.

وجه استدلال

ذکر این آیه پس از آیه پیشین، دال بر این است که اختیار این اموال در دست پیامبر ۹ است، ولی خداوند متعال راه استفاده و مصرف آن را نیز برای پیامبر ۹ بیان می‌کند و برشمردن اهل زکات و راه مصرف آن علی‌الخصوص کارگزاران و مؤلفه القلوب و بدهکاران این را تأیید می‌کند؛ چون اداره امور ایشان، از جمله وظایف حاکم جامعه اسلامی؛ اعم از پیامبر ۹، امام 7 و فقیه جامع الشرائط است.

اشکال

این دلیل با هر دو نظر سازگار است و توضیح بیش‌تر آن در مباحث بعدی خواهد آمد. از طرفی، طبق ظاهر برخی روایات، همان کسی که زکات را بین مستحقان تقسیم می‌کند، عامل بر آن شمرده شده که حق دارد قسمتی از زکات را برای خودش بردارد، بدون این‌که از ناحیه امام به این کار گمارده شده باشد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۲۷۷).

روایات

سلیم بن قیس هلالی در کتابش از امیر المؤمنین 7 روایت می‌کند که فرمود: در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است، بعد از این‌که امام‌شان فوت کرد یا کشته شد... قبل از این‌که دست به کاری بزنند، برای خودشان امام انتخاب نمایند تا... فیء را از ایشان بگیرد و حجت‌شان را اقامه کند و زکات‌شان را از ایشان بستاند (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۱۲۴).

اشکال دلالی

این روایت - سوای از اشکالات سندى که به کتاب سلیم بن قیس وارد است - هیچ دلالتی بر وجوب تعیینی دفع زکات به امام ندارد؛ چرا که روایت مذکور نهایتاً یکی از وظایف امام را اخذ زکات می‌داند و این مطلب؛ هم با وجوب عینی دفع زکات به امام

سازگار است و هم با وجوب تخییری و حتی استحباب دفع به امام؛ زیرا در هر سه حال کسانی هستند که می‌خواهند زکات خود را به امام تحویل دهند و امام وظیفه دارد آن را قبول نماید.

کلینی با سند صحیح از زراره نقل می‌کند که از امام صادق 7 در مورد آیه الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ پرسیدم: فرمود: اینان کسانی هستند که خداوند را به یگانگی می‌دانند و از عبادت غیر خدا روی گردانده‌اند و به وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا 9 و آل او شهادت داده‌اند؛ درحالی‌که در این چیزی که محمد 9 آن را آورده شک و تردید دارند، پس خداوند متعال پیامبرش را امر کرد که قلوب این‌ها را با مال و بخشش نرم کند تا بر دین‌شان که بر آن اقرار کردند، ثابت‌قدم باشند (کلینی، 1407ق، ج 2، ص 411).

وجه استدلال

این روایت در تفسیر عبارت قرآنی «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» وارد شده که یکی از موارد مصرف زکات است. ظاهراً مراد از مال، همان زکات اموال است و از این جهت که پیامبر 9 را امر کرده به بخشش مال به آن‌ها و امر هم ظهور در وجوب دارد، پس این روایت دلالت دارد که مصرف زکات در «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» بر پیامبر 9 واجب است و هم‌چنین شاهد این است که مصرف زکات در مصارف آن‌که «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» یکی از ایشان است، از وظایف پیامبر 9 است و این کار امکان‌پذیر نیست، مگر زمانی که دادن زکات به ایشان واجب باشد.

اشکال

از اشتراک احکام بین امت و نبی 9 ثابت می‌گردد که این وجوب برای امت نیز ثابت است و بالفرض که چنین ادعا شود که پرداخت به مؤلفه القلوب از مختصات امام است و تنها امام می‌داند چگونه و به چه کسی پرداخت شود و سایر افراد حق پرداخت به این دسته را ندارند، این مورد تخصیص می‌خورد و امام موظف است از اموالی که به عنوان زکات در دست اوست، به مؤلفه القلوب بپردازد و در صورتی که این اموال کفایت نکرد، می‌تواند عامه را امر به دفع زکات به حاکم نماید.

صحیحہ عبدلله بن سنان: عده‌ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از ابن محجوب، از عبدلله بن سنان، از قول امام صادق 7 می‌گویند: هنگامی که در ماه رمضان این آیه نازل شد که «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»، رسول خدا 9 به منادی فرمود: به مردم اعلام بدار که خداوند متعال بر همه شما زکات را واجب کرده، همان‌گونه که نماز را، آن گاه موارد وجوب زکات را برشمرد. سپس عبدلله بن سنان از قول امام 7 نقل می‌کند، آن حضرت تا یک سال متعرض مال‌های آنان نشد. پس از آن، دستور داد به مسلمانان خبر دهند! ای مردم، پذیرش نماز به پرداخت زکات مال‌هاست. امام فرمود: سپس آن حضرت نمایندگان و کارگزاران زکات و خراج را برای جمع‌آوری آن‌ها روانه کرد (کلینی، 1407ق، ج 3، ص 497).

وجه استدلال

این روایت، مضمون آیه شریفه را نیز تأیید می‌کند. اگر پرداخت زکات به مردم واگذاشته شده بود، پیامبر 9 باید تنها چگونگی زکات و پرداخت آن را اعلام می‌کرد. از این‌که پیامبر 9 پس از اعلان وجوب آن، کارگزاران زکات را برای دریافت زکات فرستاد، معلوم می‌شود که دریافت زکات به حکومت مربوط می‌شده است.

اشکال

مفاد این روایات با نظر مشهور نیز قابل جمع است؛ زیرا طبق نظر مختار، بر امام واجب است عمالی را به مناطق بفرستد تا افرادی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند مستقیماً زکات‌شان را در موارد تعیین‌شده مصرف کنند، بتوانند بدون عسر و حرج، زکات خود را تحویل امام دهند. هم‌چنین است در صورتی که امام افراد را ملزم به دفع زکات به حاکم کرده باشد.

موسی بن بکر می‌گوید: ... ابوالحسن 7 به من فرمود: هرکس بمیرد و در حالی که دینش را ادا نکرده بر عهده امام است که دین او را بپردازد و اگر امام این کار را انجام ندهد، گناهی بر گردن اوست؛ زیرا خدای متعال فرمود:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...» إلى قوله... «وَالْغَارِمِينَ فَهُوَ فقير مسكين مغرم» (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۹۳).

وجه استدلال

این روایت دلالت بر این دارد که قضای دین این مرد که توان قضای دینش را نداشته، بر امام واجب است و چون این اصطلاح در عناوینی که در آیه مصرف زکات هست، وارد شده است، به روشنی دلالت بر این امر دارد که صرف زکات در مصارف هشت‌گانه وظیفه امام است و انجام این وظیفه توسط امام امکان‌پذیر نیست، مگر در صورتی که دادن زکات از جانب مردم به امام واجب باشد.

اشکال

این که پرداخت زکات به غارمین منحصراً باید توسط امام صورت گیرد، از این حدیث فهمیده نمی‌شود و به فرض دلالت بر انحصار، امام می‌تواند از همان اموالی از زکات که در دست اوست، پرداخت کند.

سیره پیامبر ۹ و امامان معصوم : و مسلمانان

صاحب جواهر، صاحب حدائق و مرحوم نراقی در کتب خویش به این مطلب اشاره کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲ و نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۸). هم‌چنین روایاتی موجود است دال بر این که پیامبر ۹ و حضرت علی ۷ به عنوان زمام‌داران جامعه، زکات را از مردم اخذ می‌کردند؛ آن هم با فرستادن نماینده به شهرهای مختلف اسلامی و قطعاً مردم نیز موظف بودند، زکات را بپردازند که به چند نمونه از این مطالب اشاره می‌شود. در دعائم الاسلام چنین آمده است:

۱. از پیامبر ۹ روایت شده است که صدقات بادیه‌نشینان را از ایشان می‌گرفت... (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

۲. از پیامبر ۹ روایت شده است که زکات را بر وجهش می‌گرفت؛ شتر از شتر و... (همان).

۳. از علی 7 آمده است: محنف بن سلیم ازدی را در حالی که برای گرفتن صدقه فرستاده بود، با وصیتی طولانی او را امر به تقوا کرد... تا این که به این جا رسید که فرمود: «ای محنف! تو در این زکات بهره و حقی واجب داری و دارای شرکایی نیز از فقرا و مساکین و غارمین و مجاهدین و ابناء السبیل و... هستی، من حق تو را می‌دهم و تو نیز حق ایشان را بده...» (همان، ص ۲۵۲).

اشکال

این سیره عملیه، همان گونه که برخی اشاره کرده‌اند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۵۰)، دلالتی بیش‌تر از جواز اخذ ندارد؛ البته در فرض مطالبه، دفع به حاکم واجب است، اما بدون آن دلیلی بر وجوب پرداخت به امام وجود ندارد، بلکه اطلاقات دال بر جواز تولیت مالک به دست خودش و مصرفش در مستحقین است. بر این اساس، قدر متیقن از وجوب دفع به امام، در صورت مطالبه است. علاوه بر این، از آیه و روایات کثیره که در ابواب مختلف وارد شده جواز تصدی مالک مستفاد می‌گردد و ناگزیر جمیع این‌ها بر صورت مطالبه امام حمل می‌شود، به خاطر آن‌چه دلالت بر وجوب دفع به او هنگام مطالبه می‌کند. پس گماردن افرادی برای جمع‌آوری زکات، هیچ تضادی با اختیار مکلف به پرداخت آن به حاکم اسلامی یا صرف آن در موارد تعیین شده ندارد؛ چرا که گماردن افراد برای کسانی بود که نمی‌خواستند مستقیم زکات را در موارد مشروعش مصرف نمایند؛ زیرا مفاد این سیره، گماردن عاملان است، نه منع مردم از مصرف کردن بنفسه.

دیدگاه برگزیده و جمع بین اقوال

همان‌گونه که در خلال بحث از ادله طرفین مشاهده شد، در این مسأله دو دسته ادله داریم که برخی ظاهر در وجوب دفع زکات به فقیه و برخی ظاهر در جواز صرف زکات در موارد معین شده هستند.

به نظر می‌رسد با توجه به نقدهایی که در مورد هر یک از ادله وجود دارد، برای حل این تنافی ظاهری، دو راه حل می‌توان مطرح کرد:

راه حل اول: وجوب تعیینی رد به امام یا جانشین ایشان در زمان بسط ید معصوم یا فقیه.

با توجه به این که در دوران بعد از پیامبر 9 حکومت از دست معصوم 7 خارج شده و به دست نا اهلان افتاد و چون معصومین : از اداره جامعه در محدودیت بودند و از جهت دیگر پرداخت این اموال به حکام جور از سمت مردم نیز صحیح نبود، معصوم 7 این اذن را به مردم دادند تا در مضیقه نباشند و هم این که شیعیان نیز که در این دوران تحت فشار حکومت بودند، از این اموال محروم نشوند.

بنابراین، با یک ملاک کلی می توان گفت هرگاه حکومت، اسلامی و شرایط نیز فراهم باشد، حتی در دوران غیبت که مردم می توانند این اموال را به فقیه برسانند، بر آنان واجب است که این کار را انجام دهند. ولی هرگاه حکومت، حکومت جور بوده و مردم از دسترسی به ایشان در مضیقه و سختی بودند و شرایط برای این کار مهیا نبود، می توانند خودشان انجام این کار را بر عهده بگیرند.

با این ملاک می توان میان دو قول مشهور و شاذ نیز جمع نمود. لذا پرداخت زکات از باب جانشینی معصوم 7 در دوران غیبت به فقیه جامع الشرائط در صورت مبسوط الید بودن ایشان واجب است و مردم نمی توانند خود، آن را مصرف نمایند و اگر اقدام به این کار کنند، بعید نیست که به جهت این که زکات، یک عمل عبادی است و نیاز به قصد قربت دارد و قصد قربت با سرپیچی از دستور، قابل جمع نیست، معتقد شد که تکلیف از عهده آنان ساقط نمی شود و باید اعاده گردد.

این وجه جمع بین روایات با عبارت مرحوم امام در کتاب البیع سازگارتر است. لذا با توجه به مبانی فقهی حضرت امام 1 در کتاب البیع می توان گفت زکات، خمس، انفال و فیه، ملک شخصی پیامبر و امام نیستند، بلکه ایشان مالکان بر تصرف و اولیای در تصرف در آنها هستند و از این رو، این اموال، به ارث فرزندان ایشان نمی رسد و به امام بعدی سپرده می شود (امام خمینی، 1421ق، ج 2، ص 664-658).

لذا از این جهت است که حضرت امام در کتاب ولایت فقیه این اموال را جزء مالیات های حکومتی دانسته و می فرماید:

مالیات هایی که اسلام مقرر داشته است و طرح و بودجه ای که ریخته، نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل

حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است... این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده سپس جمع‌آوری کنند و به مصرف مصالح برسانند (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲).

بنابراین، این اموال بر اساس تشریح اولیه در اختیار امام ۷ قرار می‌گیرد و ایشان با توجه به وظایفی که در رفع نیازهای مردم دارد، آن‌ها را به مصرف می‌رساند. از طرف دیگر، مقتضای دلایلی که نیابت عمومی فقیه جامع الشرائط را اثبات می‌کند، این است که این مالکیت بر تصرف و ولایت بر اموال بر عهده فقیه است و لذا بر مکلفان واجب است این اموال را به دست امام یا جانشینان ایشان برسانند؛ زیرا خودداری از پرداخت این اموال به فقیه، به معنای رد ایشان است و رد بر فقیه، به منزله رد قول معصوم است و رد قول معصوم، به معنای رد قول خداوند متعال است؛ چنان‌که در روایت مقبوله عمر بن حنظله و در توقیع شریف امام ۷ آمده است که «باید در حوادث واقعه به راویان حدیث مراجعه کرد؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم» (شیخ صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۴).

راه حل دوم: وجوب تخییری در حالت عادی و وجوب تعیینی رد به امام در حالت عجز از صرف یا طلب امام.

طبق این راه حل که با عبارت تحریر الوسیله سازگارتر است، مکلف در حالت عادی مخیر است که زکات را به امام یا جانشین ایشان تحویل دهد و یا خود در موارد مشخص شده مصرف نماید. اما در صورتی که از صرف آن در موارد مشخص شده ناتوان باشد یا موارد آن را نشناسد و یا امام یا نایب او لازم بدانند که زکات را در راه خاصی مصرف نمایند و از این رو، زکات را از مکلفان طلب کنند، پرداخت زکات به ایشان واجب تعیینی شده و مکلفان حق منع زکات از ایشان را ندارند و حتی اگر خود بنفسه آن را مصرف کنند، به جهت عبادی بودن عمل، بعید نیست که عمل آن‌ها را مجزی ندانسته و حکم به لزوم اعاده در پرداخت نماییم.

البته اگر در موارد خاصی نظیر مؤلفه القلوب و غارمین، دلیلی دال بر انحصار

وجوب پرداخت بر امام وجود داشته باشد، این دلیل، اطلاق یا عموم سایر ادله را محدود می‌کند و نتیجه این می‌شود که مکلفان در حالت عادی می‌توانند زکات را در موارد مصرف زکات صرف کنند، مگر این دو مورد که اختصاص به امام دارد. همین سخن را در مورد عاملان بر زکات نیز می‌توان مطرح کرد، اما بیان شد که بر اساس ظاهر برخی روایات، این عامل لزومی ندارد که از طرف امام معین شده باشد و لذا پرداخت سهمی از زکات به وی نیز اختصاص به فقیه نخواهد داشت.

وجوب صرف زکات در برخی موارد بر امام (نظیر مؤلفه القلوب) لزوماً به این معنا نیست که تمامی زکات باید در اختیار معصوم قرار گیرد، بلکه این مطلب با پرداخت فی‌الجمله زکات به ایشان هم سازگار است و این مقصود با جعل تخییری وجوب و در صورت تأمین نشدن با وجوب عینی، در صورت مطالبه امام تأمین می‌شود. به عبارت دیگر، به فرض پذیرش ملازمه، مفاد آن وجوب پرداخت به امام فی‌الجمله است، نه بالجملة. از این بیان روشن می‌شود که این استدلال که «امام افرادی را برای جمع‌آوری زکات می‌گمارده و این مستلزم وجوب دفع به امام است»، استدلال ناتمامی است؛ زیرا بنا بر دیدگاه برگزیده نیز بر امام لازم است تا در دو مورد افرادی را برای جمع‌آوری زکات به مناطق مختلف ارسال نماید: اول در مواردی که خود، زکات را از مکلفان بنا بر مصالحی طلب نماید و دوم: اخذ زکات از کسانی که از صرف آن در موارد مشخص شده عاجز هستند و اگر امام این کار را نکند، مکلفان دچار عسر و حرج می‌شوند؛ زیرا نه ایصال به مستحقان بر همگان ممکن یا میسر است و نه ایصال به امام. بنابراین، نمی‌توان از گماشتن نماینده توسط امام، وجوب تعیینی دفع زکات به امام در همه حالات را نتیجه گرفت.

در مورد سیره نیز باید گفت گزارش از دو سیره متفاوت در این زمینه حاکی از این است که سیره متشرعان از دیرباز این بوده که برخی زکات را به عاملان زکات تحویل می‌داده‌اند و برخی زکات را خودشان در راه‌های تعیین شده مصرف می‌کرده‌اند و منعی از ناحیه معصومان : هم مشاهده نشده، بلکه در مواردی که از این سیره پرسیده می‌شده است، آن‌ها جواز این کار را تأیید کرده‌اند. سیره‌ای که حاکی از وضع عاملان

توسط والی و پرداخت مردم به وی می‌باشد نیز نهایتاً دلالت بر گماردن عاملان می‌کند، نه منع مردم از مصرف کردن بنفسه در راه‌های تعیین شده.

از طرفی شاید بتوان بین سخن امام خمینی 1 در کتاب البیع و تحریر الوسيله به نوعی جمع کرد؛ زیرا می‌توان گفت اعتقاد به وجوب تخیری در حالت عادی با ولایت امام بر زکات منافات ندارد؛ چون معنای ولایت بر اموال این است که اگر صلاح بدانند، می‌تواند آن‌ها را از مردم مطالبه کند یا در موارد خاصی مصرف نماید و از این جهت شبیه به ولایت عامه بر اموال و انفس مردمان است که برگرفته از آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» است؛ هرچند این سخن بر خلاف ظاهر تعابیر ذکر شده در روایات است که تصریح می‌کنند این اموال مال امام هستند (حر عاملی، 1409ق، ج 9، ص 512).

بنابراین، با توجه به مطالب پیش گفته، به نظر می‌رسد، این راه حل و وجه جمع بین ادله، بهترین راه حل است.

از ثمرات ارزشمند این قول این است که افراد جامعه اعتماد بیش‌تری به صرف درست زکات در موارد تعیین شده پیدا خواهند کرد و انگیزه آن‌ها برای پرداخت زکات بیش‌تر می‌گردد. هم‌چنان که مصرف مستقیم زکات در راه‌های خیر، اثرات تربیتی زیادی بر پرداخت‌کننده دارد که بر کسی پوشیده نیست. از طرفی، گاهی مکلفان، نیازمندان آبرومندی را می‌شناسند که شناسایی آن‌ها بر حاکم مقدور نیست و از این رو، این شیوه از توزیع زکات با اهداف وضع زکات نیز سازگارتر می‌باشد.

نتیجه‌گیری

1. در باب ولایت بر اموال زکوی، مشهور معتقدند که مردم می‌توانند این اموال را در مواضع تعیین شده مصرف کنند و در مقابل، قول نادری وجود دارد که معتقد است دفع آن به حاکم شرع واجب است.

2. سخن مرحوم امام خمینی 1 در تحریر الوسيله، موافق با قول مشهور، اما عبارات ایشان در کتاب البیع - که متأخر است - متناسب با قول نادر است.

3. ادله ذکر شده توسط طرفین، حاکی از نوعی تعارض ظاهری میان ادله بوده و برای

هر قول، شواهدی را می‌توان مطرح کرد، اما نقد و بررسی نشان می‌دهد که این ادله نوعاً به صراحت نمی‌توانند یک قول را تعیین کنند و با قول دیگر نیز سازگارند.

۴. یکی از راه‌های حل این تنافی که با کتاب البیع امام سازگار است، اعتقاد به وجوب تعیینی رد اموال زکوی به امام یا جانشین ایشان در زمان بسط ید است و در غیر این صورت، مکلف می‌تواند آن را در موارد تعیین شده مصرف نماید. ادله‌ای که امام را ولی تصرف در زکات می‌شمارد، از یک سو و ادله عامه ولایت فقیه از دیگر سو، مؤید این ادعایند.

۵. راه حل دوم که با عبارت تحریر الوسيله سازگار است، وجوب تخییری در حالت عادی و وجوب تعیینی رد به امام در حالت عجز از صرف یا طلب امام است. می‌توان گفت این راه حل با سایر ادله نیز تناسب بیشتری دارد و به نوعی با ولایت امام بر زکات نیز قابل جمع است؛ زیرا معنای ولایت بر اموال این است که اگر صلاح بداند، می‌تواند آن‌ها را از مردم مطالبه کند یا در موارد خاصی مصرف نماید و بر مردم لازم است که از ایشان تبعیت نمایند.

۶. گزارش از دو سیره متفاوت در این زمینه حاکی از این است که سیره متشرعان از دیرباز این بوده که برخی زکات را به عاملان زکات تحویل می‌داده‌اند و برخی زکات را خودشان در راه‌های تعیین شده مصرف می‌کرده‌اند و منعی از ناحیه معصومان : هم مشاهده نشده است.

۷. ادله‌ای که جمع‌آوری زکات را از وظایف حاکم شرع می‌داند یا حاکی از به کارگماردن نمایندگانی برای جمع‌آوری زکات توسط معصومان است، دلالتی بر وجوب تعیینی دفع زکات به ایشان ندارد، بلکه با وجوب تخییری در حالت عادی و وجوب عینی در صورت طلب امام یا حتی استحباب دفع به حاکم نیز سازگار است؛ زیرا در هر صورت کسانی هستند که می‌خواهند زکات خود را به حاکم تحویل دهند یا ایصال زکات به مستحقان یا حتی خود حاکم برای آن‌ها غیر ممکن یا غیر میسر است و از این رو، برای دفع حرج از مکلفان، امام وظیفه دارد، نمایندگانی را بفرستد تا آن اموال را از آن‌ها بگیرد و نمی‌تواند از قبول آن‌ها سر باز بزند.

۸. اعتقاد به «اختصاص صرف زکات در برخی موارد نظیر مؤلفه القلوب به امام» لزوماً

به این معنا نیست که تمامی زکات باید در اختیار معصوم قرار گیرد، بلکه با پرداخت فی الجمله زکات به ایشان هم سازگار است و این مقصود با جعل تخییری و جوب تأمین می شود و در صورت تأمین نشدن با وجوب عینی، در صورت مطالبه امام تأمین می شود. ۹. از ثمرات ارزشمند این قول، قوی تر شدن انگیزه مکلفان برای پرداخت زکات و بهره بردن از اثرات تربیتی کمک مستقیم به نیازمندان و نیز ایصال زکات به نیازمندان آبرومندی که شناسایی آن ها بر حاکم مقدور نیست، می باشد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ادریس، محمد بن منصور، السرائر، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن زهره، ابو الصلاح، الکافی فی الفقه، ج ۱، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین ۷، ۱۴۰۳ق.
۴. ابن زهره، حمزة بن علی، غنیة النزوع، قم: مؤسسه امام صادق ۷، ۱۴۱۷ق.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. امام خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسيلة، ج ۱، قم: دار العلم، بی تا.
۷. امام خمینی، سیدروح الله، کشف الاسرار، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۸. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۹. امام خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۲، ۱۴۲۳ق.
۱۰. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة، ج ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵ق.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۷۹.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶ و ۹، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۱۴. خویی، سیدابوالقاسم، موسوعة، ج ۲۴، قم: انتشارات مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات راغب، بیروت: دارالعلم، ۱۴۲۲ق.
۱۶. سبحانی، جعفر، الزکاة فی الشریعة الإسلامية الغراء، قم: مؤسسه امام صادق ۷، ۱۴۲۴ق.
۱۷. سیبویه، عمرو بن عثمان، الکتاب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۲، قاهره: انتشارات مکتبة الخانجی، ج ۳، ۱۴۱۸ق.
۱۸. شهید اول، محمد بن مکی، لمعة الدمشقیة، بیروت: دارالتراث الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.

١٩. شهيد ثانی، زين الدين بن علی، روضة البهية في شرح لمعة الدمشقية، ج ٢، قم: انتشارات داوری، ١٤١٠ق.
٢٠. شيخ انصاری، مرتضى بن محمد امين، كتاب الزكاة، قم: كنگره جهانی بزرگداشت شيخ انصاری، ١٤١٥ق.
٢١. شيخ صدوق، محمد بن علی بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، قم: انتشارات اسلامي، بی تا.
٢٢. شيخ مفيد، محمد بن محمد، المقنعة، ج ١، قم: كنگره جهانی هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٢٣. طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ج ١٥، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٣٨٦.
٢٤. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٧ق.
٢٥. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط في فقه، ج ١، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ج ٣، ١٣٨٧ق.
٢٦. علامه حلي، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء (ط- الحديثة)، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ق.
٢٧. علامه حلي، حسن بن يوسف، مختلف الشيعة، ج ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج ٢، ١٤١٣ق.
٢٨. علامه حلي، حسن بن يوسف، منتهى المطلب، ج ٢، مشهد مقدس: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ق.
٢٩. علامه حلي، حسن بن يوسف، نهاية الأحكام، ج ٨، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٩ق.
٣٠. فراهيدي، خليل بن احمد، العين، ج ٥، قم: دارالهجرة، ١٤٠٥ق.
٣١. قريب، محمد، تبيين اللغات لتبيان الآيات، ج ١، تهران: نشر بنیاد، ١٣٦٦.
٣٢. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ٢، ٥، ٣، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ق.
٣٣. محدث نوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٧، بيروت: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨ق.
٣٤. محقق حلي، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، ج ١، قم: مؤسسه اسماعيليان، ج ٢، ١٤٠٨ق.
٣٥. محقق كركي، علی بن حسين، جامع المقاصد، ج ٣، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ق.
٣٦. مقدس اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان، ج ٤، انتشارات اسلامي، ١٤٠٣ق.
٣٧. منتظري، حسينعلي، كتاب الزكاة، ج ٤، قم: مركز جهانی مطالعات اسلامي، ج ٢، ١٤٠٩ق.
٣٨. موسوی عاملي، محمد بن علی، مدارك الأحكام، ج ٥، بيروت: مؤسسه آل البيت، ١٤١١ق.
٣٩. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام، ج ١٥، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج ٧، ١٤٠٤ق.
٤٠. نراقي، مولى احمد، مستند الشيعة، ج ٩، ٢، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٥ق.